

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ الرَّحْمَةِ الْمُهْدَاةِ.

کتاب حاضر، تاریخ جامعی از سرزمین مغرب است که، به یاری خداوند، بعد از سالها بررسی این تاریخ و تلاش برای فهم آن و روشن ساختن ابهامات و زوایای تاریکش و دنبال کردن تحولات سیاسی و اجتماعی و مدنی این سامان از اندکی پیش از فتح اسلامی تا برپایی دولت اشراف علوی فلالی به رشته تحریر کشیده شده است.

این جانب سالیان درازی را در راه مطالعه این تاریخ و تدوین آن سپری کردم و بارها شروع به نگارش تاریخ جامع و فراگیری درباره این دیار کردم تا آن که سرانجام به شکلی در آمد که اینک تقدیم خوانندگان می‌شود. با این حال نگران و بیمناکم؛ چرا که نوشتن تاریخ سرزمین مغرب زمانی سامان می‌یابد که آن را، از مرزهای غربی مصر گرفته تا اقیانوس اطلس و صحرای بزرگ افریقا تا افریقای مداری و کشور ساحل، مجموعاً یک سرزمین واحد تلقی کنیم، چه، ملت مغرب، ملت یگانه و یکدستی است که از یک نژاد، یعنی قوم ریشه‌دار و کهن بربر نشأت گرفته است. این ملت سالیان سال همچنان به صورت قبایل پراکنده‌ای که هیچ رشته‌ای آنان را به یکدیگر پیوند نمی‌داد، به سر می‌بردند تا این که اسلام آمد و اقوام آن را به یکدیگر پیوند زده بربرها به اسلام رو آوردند و به برکت آن در میان خود احساس وحدت و یگانگی کردند و سپس بتدریج خوی و عادات عربها را به خود گرفتند و از نیمه قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی، بر اثر حمله هلالی، فرایند عربی‌سازی تکمیل شد.

در زیر پرچم اسلام و در پرتو وجود عربیانی که رنجها و مرارتها و خطرهای فتح را به جان خریدند، مغرب، سراسر، به میدان تاریخ و تمدن قدم نهاد و ملتی پدید آمد که در میان ملت‌های عرب و مسلمان از بهترینهاست، و در پابندی به ایمان نیرومند و استوار، و در نگهداری و حمایت از اسلام و عربیت سرسخت و غیرتمدن. تواناییهای این ملت که اسلام آنها را به منصفه ظهور رساند، به سرزمین ساحلی مغرب، با همه گستردگی‌اش، محدود نشد؛ بلکه، باعث شد که این قوم در آن سوی دریا به خاک اندلس گام نهند و از آن جا تا کشور گُل، در فراسوی رشته کوه آلپ، پیش روند. دلاوران این ملت عرب شده صفحات درخشانی را در تاریخ اروپا رقم زدند. همچنین از بحر الرمال (صحرا) در جنوب مغرب گذشتند و خود را به مناطق افریقای مداری رساندند، و بدین ترتیب، ملت‌هایی را به حوزه اسلام و قلمرو عربیت و تمدن آن درآوردند که تا آن زمان در ظلمات ما قبل تاریخ می‌زیستند.

همین حسّ اعجاب و تحسین نسبت به این ملت بود که مرا بر آن داشت تا در میان عرصه‌های گوناگون تاریخ و تمدن اسلام که رشته تخصصی من است، به تاریخ او روی آورم. اسباب و عوامل نگارش تاریخ مغرب، از سده ششم تا هجدهم میلادی، به مرور زمان برای من فراهم شد، و دست به کار نوشتن این تاریخ شدم که پس از چندین بار تجدید نظر در آن سرانجام به این شکل و ساختاری رسیدم که اینک آن را به خواننده گرامی تقدیم می‌دارم، امید که با حسن قبول خوانندگان روبرو شود و اشتباهات و خطاهایی را که ممکن است مرتکب شده باشم اصلاح فرمایند.

عربیان مسلمان- از مغربی و غیرمغربی- کتابهای ارزشمندی را در تاریخ دوره‌هایی از عمر این ملت یا

درباره قسمت‌هایی از سرزمین آن نوشته‌اند، اما بعد از سالها رنج و زحمت، خداوند از این تاریخ درونمایه و قدرت فهم و شناختی نسبت به آن فراهم آورد که به نگارش تاریخ عمومی مغرب، در سراسر دوره‌ای که ذکر کردم، کمک شایانی می‌کند. این کار را در حدی که خداوند پاک و بزرگ یاری رساند به اتمام رساندم و اکنون که آن را تقدیم خواننده می‌کنم، دوست دارم بار دیگر تأکید ورزم که این اقدام چیزی فراتر از یک کوشش و تجربه برای تفسیر و فهم تاریخ مغرب اسلامی نیست.

در عصر جدید، تعدادی از فرانسویها پیش از من مبادرت به این کار کرده‌اند که البته ما این خدمت آنان به تاریخ مغرب را ارج می‌نهیم، اما معتقدم اکنون وقت آن رسیده است که ما خود، با دست خویش، تاریخ اُتتمان را بنگاریم، و تلاشهایی را که در راستای بررسی این تاریخ و کاویدن حقایق آن صورت گرفته است پی گیریم تا در تاریخ خود ما مرجع دیگران باشیم نه دیگران مرجع ما، زیرا هیچ ملّتی سربلندی نمی‌یابد مگر این‌که خود منبع تاریخ خویش باشد، و هرکس درباره تاریخ او چیزی بنویسد مبانی و منابع و مراجع وی خود آن ملت است. این چنین است وضعیت ملت‌های فرانسه، انگلیس، روس، آلمان و به‌طور کلی هر ملّتی که قدر و منزلت خویش را می‌شناسد و جایگاهش را در میان ملت‌ها درمی‌یابد.

من تاریخ مغرب را، تماماً، تا آغاز سلطه استعماری فرانسه بر الجزایر در سال 1830 م دنبال کرده‌ام تا تاریخ این سرزمین عزیز عربی را به رخدادهای سرنوشت‌سازی وصل کنم که اوج انحطاط عمومی مغرب در خلال سده‌های میانه به شمار می‌آید. پیگیری تاریخ مغرب از این نقطه به بعد، یعنی آغاز چالش ملت مغرب با استعمار را که شروع تاریخ معاصر او به حساب می‌آید، به عهده تاریخ‌نگاران دوران جدید که پس از من می‌آیند وامی‌گذارم.

از خداوند، برای آغاز و فرجام این کار، توفیق می‌طلبم، و خشنودی او را مسألت دارم و امیدوارم که، به لطف او، این اثر با حسن قبول مردم روبرو شود؛ که این کار را جز برای رضای خداوند عزّ و جل نکرده‌ام، و او خود از نیّت‌ها آگاه است، و از او کمک می‌خواهیم.

حسین مؤنس

قاهره - شوال 1407

ژوئن 1987